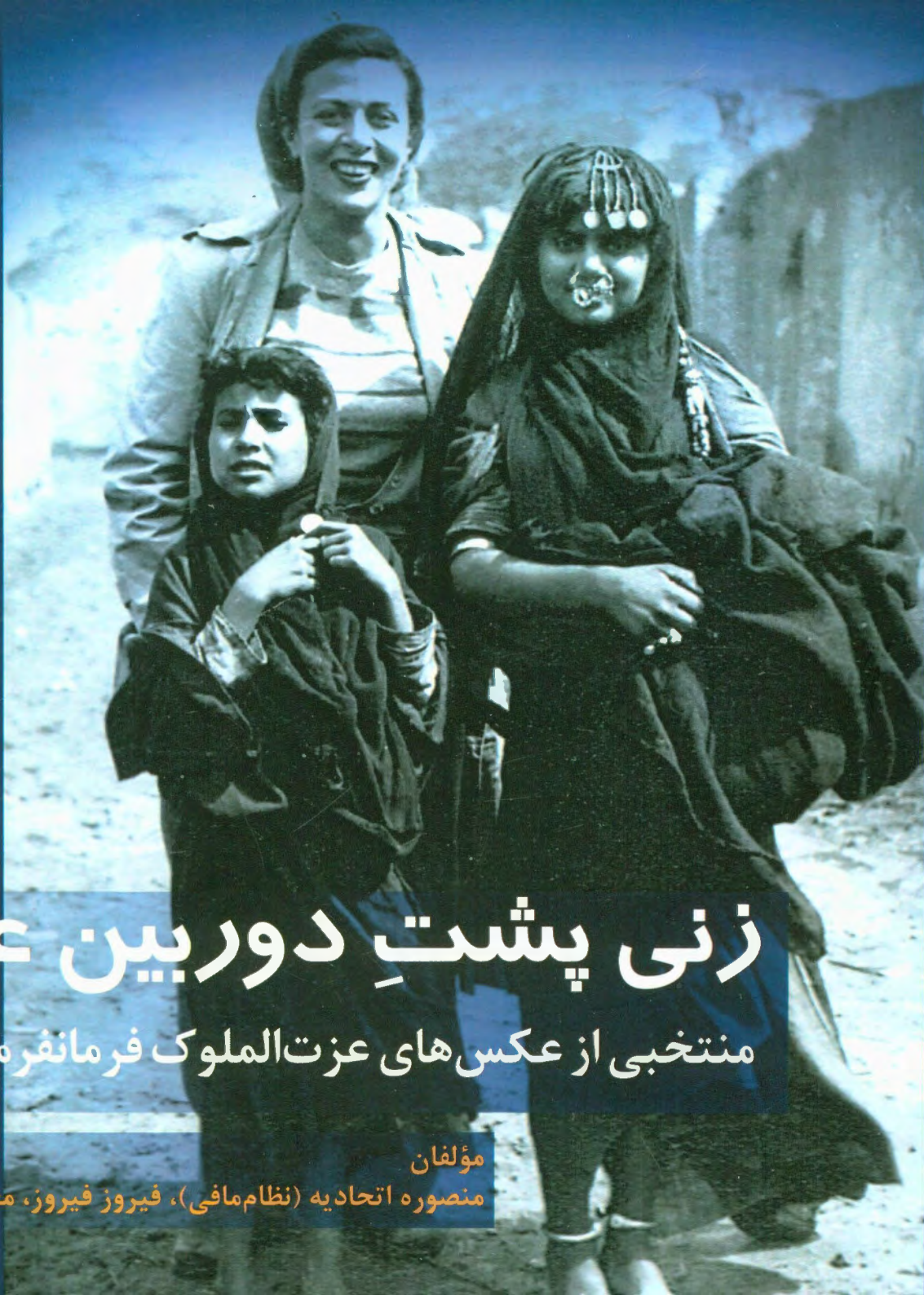




جلد



زنی پشتِ دورینِ عکاسی

منتخبی از عکس‌های عزت‌الملوک فرمانفرمائیان (پیرنیا)

مؤلفان

منصوره اتحادیه (نظام‌مافی)، فیروز فیروز، محمدرضا طهماسب‌پور

زنی در پشت دوربین عکاسی

جلد دوم

زندگی نامه عزت الملوك فرمانفرمائيان (پيرنيا)

مؤلفان

منصوره اتحاديه (نظام مافی)، فیروز فیروز، محمد رضا طهماسب پور

فهرست نویسی پیش از انتشار کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

سرشناسه:	اتحادیه، منصوره (نظام مافی) ۱۳۱۲.
عنوان و نام پدیدآور:	زنی در پشت دوربین عکاسی.
زندگی نامه عزت الملوك فرمانفرمانيان (پيرنيا)، مؤلفان منصوره اتحاديه (نظام مافی).	فیروز فیروز، محمدرضا طهماسب پور.
مشخصات نشر: نشر تاریخ ایران، ۱۳۹۸.	مشخصات ظاهری: ۲۸۷ ص، خشتی بزرگ.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۶۸۷-۴۸-۱	قیمت: ۱۰۰،۰۰۰ تومان.
وضعیت فهرست نویسی:	فیبا.
عنوان دیگر:	زندگی نامه عزت الملوك فرمانفرمانيان (پيرنيا).
موضوع:	فرمانفرمانيان، عزت الملوك. ۱۳۹۶-۱۲۹۹ ش، عکس ها.
شناسه افزوده:	فیروز، فیروز، ۱۳۳۳ ش.
شناسه افزوده:	طهماسب پور، محمدرضا، ۱۳۴۵.
رده بندی کنگره: CT ۱۸۸۸	رده بندی دیویی: ۹۲۰/۰۵۵
شماره کتابشناسی ملیک	۶۰۶۱۹۸۲



نشر تاریخ ایران (شرکت سهامی خاص)

تهران، خیابان فلسطین، ساختمان ۱۱۰، طبقه سوم، شماره ۳۰۴، تلفن: ۶۶۴۶۳۰۳۰
زنی در پشت دوربین عکاسی (زندگی نامه عزت الملوك فرمانفرمانيان(پيرنيا)
مؤلفان

منصوره اتحاديه (نظام مافی)، فیروز فیروز، محمدرضا طهماسب پور

اجرا: نشر تاریخ ایران طرح جلد: فریبا علایی

چاپ و صحافی: کتاب شمس تیراژ: ۱۰۰۰

چاپ اول: ۱۳۹۸ قیمت: ۱۰۰،۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۶۸۷-۴۸-۱ ISBN: 978-600-8687-48-1

حق چاپ محفوظ و در اختیار نشر تاریخ ایران است.

فهرست عناوین

- ۷ به قلم دکتر منصوره اتحادیه (نظام مافی)
مقدمه
- ۱۱ به قلم موژان خامنه (پیرنیا)
بخش چهارم: همراه با عزری خانم
- ۳۳ به قلم مهندس فیروز فیروز
بخش چهارم: خانه عزت الملوک فرمانفرمائیان (پیرنیا)
- ۴۷ به قلم محمدرضا طهماسب پور
بخش پنجم: زنی با دوربین عکاسی
- ۶۱ به قلم دکتر منصوره اتحادیه (نظام مافی)
بخش ششم: روایتی از تصاویر
- ۶۳ منتخبی از عکس‌های عزت الملوک فرمانفرمائیان (پیرنیا)
فهرست اعلام

مقدمه

عکس به خودی خود چیزی را توضیح نمی‌دهد، بلکه امکان آن را می‌دهد که اطلاعات کسب کنیم، حدس بزنیم، احساس کنیم و استنتاج نماییم. سوزان ستاگ

عکس در شرایط اجتماعی، سیاسی، فرهنگی توسط فرد با موقعیت، ارزش‌ها، اطلاعات و فرهنگ خاص تولید می‌گردد. تفسیر و برداشت بیننده نیز هم شخصی است و هم تحت تأثیر عوامل اجتماعی و فرهنگی قرار می‌گیرد. از این جهت می‌توان عکس را از ابعاد گوناگون دید و تفسیر کرد.

عکس‌هایی که اینجا منتشر می‌گردد توسط عزت‌الملوک پیرنیا فرمانفرمایان که همه عزیزی خانم خطاب می‌کردند گرفته شده‌اند. عکس‌ها هنری و حرفه‌ای نیستند بلکه شخصی و خصوصی‌اند. این نوع عکس مردمی یا عام نامیده شده و در غرب درباره اهمیت و جایگاه آن مفصل بحث شده است. ما نیز علت چاپ آنها را در جلد اول این اثر همراه با زندگی‌نامه عزت‌الملوک توضیح داده‌ایم و در اینجا فقط به تفسیر چند نکته بسنده کرده‌ایم. در طول عمر عزیزی خانم و عده‌ای از اقوام و دوستان به ایران گردی می‌پرداختند و عزیزی خانم همیشه عکس می‌گرفت. منتخبی از عکس‌های این مسافرت‌ها که از ۱۳۳۰ آغاز شد، اینجا عرضه شده چون حاوی اطلاعات جالب توجهی هستند. می‌پرسیم عزیزی خانم چه چیزهایی را به نمایش گذاشته، چه ارزشهایی را نشان داده. آیا داستانی را بازگو می‌کند، آیا نکته خاصی توجهش را جلب کرده، آیا اگر ما در آن لحظه در آن محل حضور داشتیم همان احساس را می‌کردیم،

۸ زنی در پشت دوربین عکاسی

چه موضوعی برای او اهمیت داشته، انسانی، حیوانی، منظره‌ای، هر چه بوده ما نخواهیم دانست، بلکه با خاطرات و احساسات خودمان عکس را تفسیر خواهیم کرد. از این جهت عکس زمان ندارد.

در یکی از تصاویر طاق کسری، ساختمان معظم ساسانی نزدیک بغداد، وجود یک اتومبیل، چند الاغ سوار و یک سگ ولگرد عظمت بنا را چند برابر کرده و به آن مکان جاذبه خاصی بخشیده. در عکس دیگر از دروازه آن بنا بیابان خشک و بی‌آب و علف دیده می‌شود. دو نفر در آن دروازه ایستاده‌اند که احساس خلع را می‌افزایند. بیننده به این فکر می‌افتد که این بنای با ابهت در این بیابان بیانگر چیست؟

چند عکس از رمن گیشمن تیم باستانشناسان فرانسوی و عده‌ای ببینده، فرانسویان در حال توضیح دادن کشفیات خود می‌باشند معبد ایلامی چغا زنبیل تازه کشف شده. در یکی از عکس‌ها جدیت و شوق گیشمن محسوس است ولی حضار به او گوش نمی‌دهند و دوربین را نگاه می‌کنند.

در دیگری پیرمردی عبا به دوش کنار دیوار نمناک روی زیلو نشسته. جلوی او منقلی است با قوری چای و چپقش. در سمت دیگر چند کتاب روی یک صندوق یا میز قرار دارد. پیرمرد کتاب را با دقت می‌خواند. شاید از دیوان حافظ فال گرفته. این عکس ببیننده را محسوس می‌کند. گویی تابلویی از امیرانت نقاش معروف هلندی است. در عکس دیگر جوانی در حضور همان پیرمرد نشسته. پیرمرد این بار با تعجب و بانگاهی تیز جوان را می‌نگرد. شاید از خودش می‌پرسد اصلاً این جوان غزلیات حافظ را می‌فهمد.

در سفر شیراز، در مزار حافظ، چند خانم جمع‌اند. یکی با لباس تنگ چمباتمه زده با دقت مشغول خواندن است. بدون شک او فالی از حافظ گرفته و برای دو نفر خانم دیگر که ایستاده در فکده‌اند با صدای بلند قرائت می‌کند. واضح است به حافظ اعتقاد دارند.

و تخت جمشید، افتخار ایران، هر چند بجز سرستون‌ها، سردرها و پله‌کان معروف آن چیز زیادی از این بنای معظم باقی نمانده، عکس‌هایی که عزی خانم از سردرها از نزدیک گرفته و صفحه را پر می‌کرده شکوه خیره‌کننده گذشته را به بیننده القاء می‌کند و او از خودش می‌پرسد واقعاً این جا را اسکندر مقدونی به آتش کشید.

تصویر دیگر اتوبوسی کنار جاده خراب شده، دو نفر احتمالاً راننده و کمک راننده روی گل گیر جلوی اتوبوس ایستاده‌اند و سرها را داخل موتور کرده‌اند، شاید بتوانند آن را راه اندازند. اساس مسافری روی سقف اتوبوس بار

شده. راه درازی در پیش است. بدون شک مسافرین کلافه و مضطرب‌اند که قبل از غروب به منزل برسند. عزیزی خانم و دوستانش برای رفتن به شوش گاه با قطار سفر می‌کردند. در یکی از تصاویر مسافرین را در ایستگاه راه آهن می‌بینیم که مشغول جمع‌آوری اسباب و اثاثیه خود هستند که در روی زمین پهن شده، کسی توجهی به عکاس نمی‌کند. در میان جمع هیکل مردی خمیده دیده می‌شود. او باربر است و روی کول او یک پشته‌ای برای حمل بار قرار دارد که امروز کمتر دیده می‌شود.

در بعضی از عکس‌ها سختی زندگی، رنج مردم، فقیر و فاصله طبقاتی بسیار ملموس است. عشایر با لباسهای مندرس سوار بر الاغ و قاطر در بیابان‌های خشک و بی‌آب و علف در حین کوچ‌اند. در عکسی مردی به ظاهر پریشان در دالانی تنگ چندین‌گونی سنگین را درگاری بار کرده، الاغ نجیفی آن را می‌کشد. در قسمت دیگر عکس سینی‌های مسی قرار دارد و خانم‌هایی که شاید خریداراند عبور می‌کنند لحظه با او هستیم. در عکس بعدی عقب‌گاری را می‌بینم که از دالان عبور کرده دور می‌شود.

تصویر مردی که با مهربانی لبخند می‌زند و دهانه الاغی را محکم می‌کند. زنش یا شاید دخترش پای برهنه روی بار الاغ سوار است. به نظر دخترک خجول است و سعی دارد رویش را بپوشاند. فقر و تنگدستی هر دو شان بسیار حس می‌شود است، با آن فقر لبخند او حاکی از چیست، شاید با هم شوخی کرده‌اند.

عکس‌هایی که عزیزی خانم از امامزاده‌ها و مساجد گرفته نسبت به سایر عکس‌ها کمتر موفقیت آمیزاند. شاید عکس گرفتن از مکان‌های مقدس و محل عبادت برای زن‌ها سخت بود و آزادی عمل شان محدود بود و می‌بایست با عجله عکس بگیرند و رد شوند.

ولی عزیزی خانم عکس‌های بناهای تاریخی را با دقت بیشتر انداخته. دو منظره از قلعه فلک‌الافلاک بر فراز تپه مرتفع خرم‌آباد بخصوص گیرا می‌باشند.

یکی از عکس‌ها مخصوصاً رو به نور گرفته شده در حالی که آسمان کاملاً روشن است، قلعه، عظیم و تاریک، محلی مخوف و رمزآلود می‌نماید. در تصویر دیگر از همین قلعه عکس از سطح خیابان گرفته شده، قلعه در بلندی قرار دارد و درشکه‌ای در حال حرکت است و مردم هم پیاده یا با دوچرخه در حال عبوراند. کسی به عکاس توجه ندارد.

۱۰ زنی در پشت دوربین عکاسی

برعکس قلعه فلک الافلاک، قلعه شوش که توسط فرانسوی‌ها به سبک قلعه‌های قرون وسطی اروپا ساخته شده در دشت پهناور شوش قرار دارد. در قسمت جلوی دروبین پایه‌های ستون‌های سنگی قصر آپادانا در بیابان پراکنده‌اند. شخصی روی پایه‌های یکی از ستون‌ها نشسته، شخص دیگری از او عکس می‌گیرد و در عین حال عزیزی خانم از کل این منظره عکس گرفته است.

چندین عکس از بازارهای مختلف انداخته که هر کدام جاذبه خاصی دارند. مردم در دالان‌های تو در توی تاریک در رفت و آمدند. بیرون هوا روشن است و نور آفتاب مانند شیار مٔورب از منذهای سقف آجری به داخل تابیده. داخل با نور چراغ‌های مغازه‌ها روشن است. تابستان است و بدون شک هوا گرم و نمناک می‌باشد.

اگر بخواهیم یکی از عناصر شاخص عکس‌های عزیزی خانم را نام ببریم باید گفت آب است. عکس جوی آب در باغات قدیمی ایران، رودخانه‌ای که کنار آن گله‌گاو و به چرا مشغول است، زاینده رود کماکان کم آب با پل معروف خواجو ساخته عهد شاه عباس دوم صفوی، بند امیر که امروز خراب شده و از بین رفته، استخر جلوی چهل ستون، استخر پارک سعدی، استخر کوه سنگی، رودخانه کارون، آبشارهای معروف شوشتر، و سد دز هنگامی که آن را می‌ساختند. بی‌شک علاقه به آب و آب‌نما در کشوری کوهستانی و خشک یک حس طبیعی بود و او که به همه جا سفر کرده بود معجزه‌های آب را لمس کرده برای آن احترام قائل بود. هر کجا آب می‌دید عکس می‌گرفت که از خاطر نبرد.

چند عکسی که از این مجموعه اینجا تفسیر شد هر کدام گویای لحظه‌ای فرار و زودگذر از نظر عکاس می‌باشند و همانطور که ما سعی کردیم داستان هر یک را بازگو کنیم، هر بیننده به فراخور حال خود عکس‌ها را تعبیه خواهد کرد و امید است که این آغازی باشد برای شناسائی و ارج نهادن به این نوع عکس‌ها که بدون شک در کشور ما بسیار است.

همراه با عزى خانم

با عرض تشكر از خانم دكتر اتحاديه گروه نشر تاريخ ايران كه قريب دو سال براى اين كتاب وقت گذاشتند. اغلب شما كم و بيش با عزى خانم آشنائى داريد و محسنات اخلاقى او را مى دانيد. امروز من مى خواهم راجع به روابط خانوادگى او صحبت كنم.

آشنائى من با عزى خانم به خيلى سال قبل از ازدواج پرويز (پسر او) و من بر مى گردد. وقتى من نوجوانى ورزشكار بودم و ايشان رئيس شوراي عالى ورزش بانوان بود. من در بسيارى رشته هاى ورزشى مانند دو مى دانى و اسكى در كنارشان بودم، عكس هاى هم با همديگر داريم كه در حال گرفتن جايزه از او هستم بدون اينكه بدانيم يك روز عروس و مادر شوهر مى شويم.

سال ها گذشت، بعد از دوران طولانى عشق و عاشقى، در فروردين ۱۳۵۳ با پرويز ازدواج كردم و عروس عزى خانم شدم، او در زمينى بالاي خانه خودش براى ما خانه ساخت و ما را روانه زندگى مشترك كرد. طبيعتاً او ايل رابطه عروس و مادر شوهر داشتيم و پرويز بين دو عشق گرفتار بود. ولى بعد با درايت او و حسن نيت من دست به دست هم داديم و تكيه گاه همديگر شديم و دوران طلايى را در كنار هم و خانواده گذرانديم.

خيلى زود بچه دار شديم و پشت سر هم داراي دو پسر به نام هاى حسن على و اميرحسين شديم، بچه ها با مادر بزرگشان رابطه نزديك و عاشقانه اى داشتند، او لين نصيحتى كه مى كردند عقل سالم در بدن سالم است و بچه ها را تشويق به ورزش مى كردند.

یادم است هر روز با یک کیسه هویج با بچه‌ها به اصطبل می‌رفتند و به اسب‌ها هویج می‌دادند و بچه‌ها را سوار می‌کردند و به این ترتیب بود که بچه‌ها در سنین خیلی پایین سوارکار شدند. او پسرش را نتوانست سوارکار کند، ولی نوه‌هایش را سوارکار کرد.

در همان ایام شادی ما انقلاب شد، نمی‌دانستیم که چه بر سر خانواده خواهد آمد، ولی با همبستگی و پشتوانه قوی چون عزی خانم سختی‌ها را پشت سر گذاشتیم و زندگی آرامی را تجربه کردیم. یادم می‌آید زمانی که شب‌ها الله‌اکبر می‌گفتند او با بچه‌ها به پشت بام می‌رفت و با هم الله‌اکبر می‌گفتند.

جنگ شروع شد با اضطراب‌های گوناگونش، خانواده را تحت تأثیر قرار داد، ولی ما مثل یک زنجیر به هم پیوسته بودیم و سعی بر این داشتیم که بچه‌ها را از ترس و وحشت دور نگاهداریم. به یاد دارم وقتی آژیر قرمز را که می‌زدند بچه‌ها را زیر میزی می‌کرد، ولی آنقدر آن‌ها سرکی کجا بنشینند با هم دعوا می‌کردند که نمی‌فهمیدیم کی آژیر از بین رفت. در بحبویه جنگ بعد از سال‌ها فرزند سوم ما به دنیا آمد و با خودش یک خورشید در جمع ما آورد و زندگی مهدی‌خان (پدر شوهرم) و عزی خانم با وجود محمد دگرگون شد. جوان شدن و دو مرتبه پدر و مادر.

من هم با دست و دلبازی هرچه تمام‌تر آن‌ها را شریک عشق محمد کردم و در این برهه از زمان بود که تحول بزرگی در عزی خانم هویدا شد، او مانند آب روانی شد که سرچشمه‌اش عشق بود.

محمد بیشتر اوقات پیش عزی خانم می‌ماند و یکی از لذت‌های آن‌ها ماست و شکر خوردن در شب بود. شاید از لحاظ اخلاقی بیشتر از برادرانش شبیه مادر بزرگش است، مانند او با پیر و جوان می‌جوشد و با بچه‌ها رابطه دوستانه‌ای برقرار می‌کند و بسیار دست و دلباز است. عزی خانم و من همیشه درباره همه چیز با هم مشورت می‌کردیم، به جز یک‌بار که تصمیم گرفتیم که عازم کانادا شویم و این یک ضربه خیلی بزرگی برای او بود، ناگهان دور و برش خالی شد و از این تصمیم بسیار ناراحت بود، ولی از آنجایی که زن قویی بود، نتوانست با برنامه‌های مختلف مثل کلاس‌های مولانا و جمع کردن جوانان به دور خودش و مهمانی دادن و مهمانی رفتن و حلوا نذری پختن که سال‌ها این کار را انجام می‌داد، این دوران را سپری کند. او در مدتی که ما آنجا بودیم، سه بار به کانادا سفر کرد و از نزدیک زندگی ما را در آنجا دید و متوجه موقعیت تحصیلی بچه‌ها شد و قبول کرد که تصمیم صحیحی گرفته بودیم.

همراه با عزی خانم ۱۳

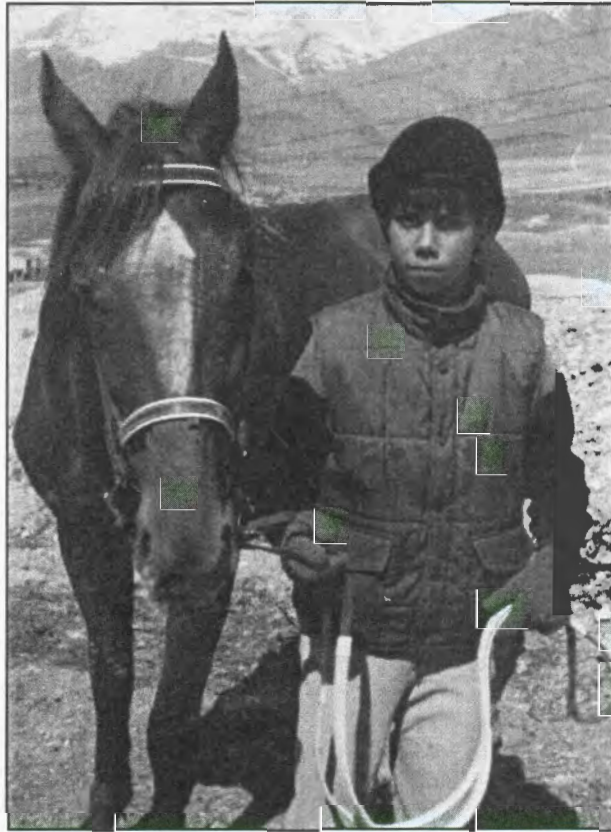
دوتا از پسرها ازدواج کردند و محمد هم از آب و گل درآمد بود و وارد دانشگاه شده بود و پرویز و من به ایران برگشتیم و طبق یک قانون نانوشته محل پذیرایی ما در خانه او شد و من هم با کمال میل از این قانون پیروی کردم. عزی خانم و پرویز و من شدیم دوستان گرمابه و گلستان هم، چه سفرها که با هم نکردیم و چه مهمانی‌ها که ندادیم او از هر موقعیتی استفاده می‌کرد که خانواده را به دور هم جمع کند، حالا تعدادمان زیادت‌تر شده بود و نتیجه‌ها هم به خانواده اضافه شده بودند، او بسیار دست و دل‌باز بود و خوش‌سفرترین فردی بود که تا به حال دیده‌ام. همیشه برای هر برنامه‌ای آماده بود.

کم‌کم عزی خانم پا به کهنوت سن گذاشت و سفر برایش کمی دشوار شد و بیشتر دورهمی فامیلی در ایران انجام می‌گرفت.

طی سال‌های زندگی مشترک ایمان عجیبی نسبت به من داشت و در سال‌های آخر عمرشان تمام امور مالی و زندگیش را به عهده من گذاشت و تصمیم‌های من مورد قبولش بود. او بسیار انسان قدردانی بود و مکرراً در نامه‌هایش پرویز را نصیحت می‌کرد و به او یادآوری می‌کرد و دقیقاً می‌گفت:

۱. به بچه‌ها تفهیم کن زندگی خوب و آسایش به جز با تحصیل عالی و ازدواج عاقلانه راه دیگری ندارد.
۲. در زندگیت قدر موژان را بدان راحت می‌کند و احساس مسئولیت می‌کند و برایت به جز زن بودن، دوست خوبیست. در این دوران پرویز و من لحظه‌ای او را تنها نگذاشتیم و تا لحظات آخر زندگیش در کنارش بودیم. حالا ما در خانه او زندگی می‌کنیم، هیچ چیز دست نخورده است و این خانه همیشه خانه عزی خانم است. امروز دو سال است که دیگر او پیش ما نیست، او یک زن استثنایی بود و ستون محکمی برای خانواده. روحش شاد.

دیاچہ ۱۵



۱. حسن علی پیرنیا

۱۶ زنی در پشت دوربین عکاسی



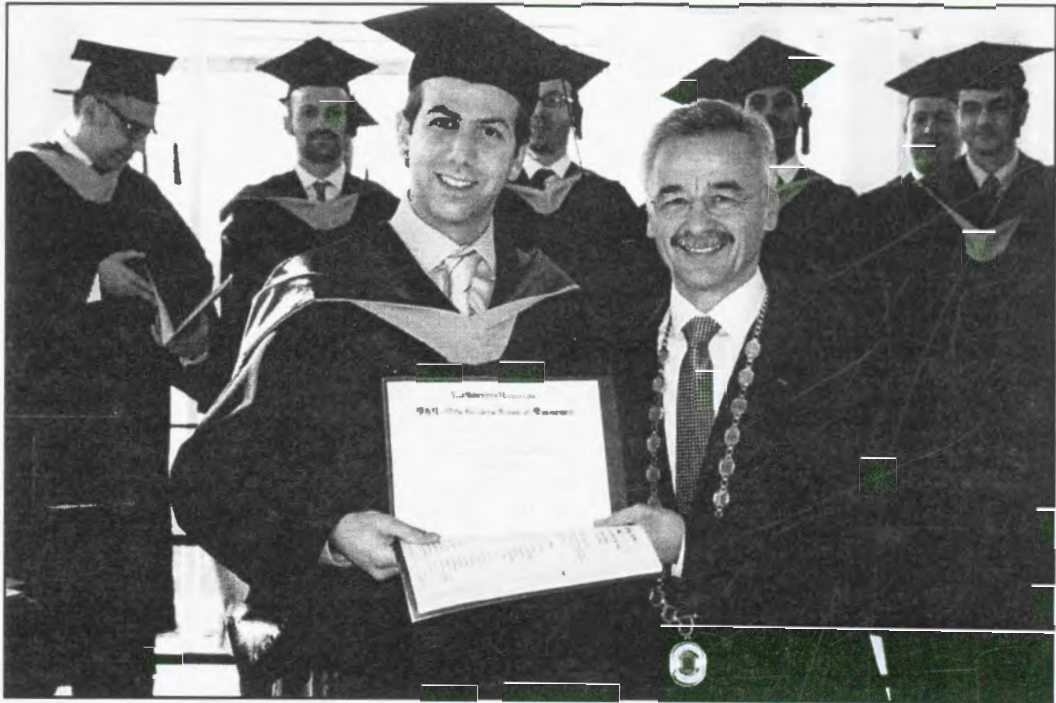
۲. نوه‌های عزیزی خانم.



۳. عزی خانم و نوه‌اش.



۴. عزی خانم در کنار ماشین مورد علاقه‌اش.



۵ حسين على پيرنيا به هنگام فارغ التحصيلی.